

« باز این چه جوانی است زمین را و زمان را »

اکبر تورسان*

وقتی که معاصران سده‌ی بیست و یکم، به ویژه خارجیان، رساله‌ی عمر خیام، «نورز نامه» را می‌خوانند، یقیناً حیران می‌شوند که چرا مؤلف در باره‌ی چیزها و واقعیهایی حکایت می‌کند که با موضوع اصلی کتاب («کشف حقیقت نوروز») ارتباط ندارد. خیام در برابر ذکر تاریخ پیدایش نوروز، اندر انگشتی و آن چه واجب آید، در باره‌ی تیر و کمان، شمشیر، زر و قلم، علامت دفینه و منفعت شراب، خاصیت‌های روی نیکو، اسب و هنر او، همچنین نام‌های فارسی اسبان و مانند اینها مفصل سخن می‌راند؛ حال آن که «نورز نامه» مثل «عجایب المخلوقات» کتابی عامه فهم نیست؛ این کتاب نوشته‌ی حکیمی است که در علوم ریاضیات و هیأت نام آور شده بود و در فلسفه خود را شاگرد شیخ الرئیس ابوعلی سینا می‌خواند.

سخن فقط در خصوص اسلوب خاص مؤلف و یا سبک رساله نویسی‌های زمان گذشته نیست. (مثلاً، آمیختن تاریخ با قصه، تفاوت قائل نشدن بین واقعه و افسانه یا دیده و شنیده)؛ اصالت در ویژگی‌های دریافت پدیده‌ی نوروز است که نه فقط رنگ و بوی نا تکرار داشت، بلکه از رموز دهر هم آکنده بود.

* دکتر اکبر تورسان؛ دکترای فلسفه، رئیس پژوهشگاه زبان، ادبیات، شرق شناسی و میراث خطی آکادمی علوم تاجیکستان

به نظر خیام نوروز یک واقعه‌ی صرف موسمی نبود که زمانی را به عنوان «آغاز سال خورشیدی» پذیرفته، سالش را به تقویم‌ها درآورده باشند. برای نسل‌های پیشین نیز جشن نوروز فقط عیدی سال نو نبود که با گذشت هزارها سال معنی و مسلک مقدس خود را گم کرده به یک رسم و رسوم مردمی تبدیل یافته باشد. از این جاست که خیام فقط سبب رسم نهادن نوروز را شرح نداده و یا تنها تاریخ و آیین جشن گیری آن را در دربار شاهان عجم نقل نکرده، بلکه تندیس‌های فرهنگ شناختی عید را بازسازی نموده است. تندیس‌های مذکوره با سنگریزه‌های رنگین، کاشی کاری شده‌است که محصول علم هیأت شناس و صنعت تنجیم، اساطیر و شیمی، اخلاق و زیبا شناسی می‌باشد. یقیناً که سرشتن این سنگریزه‌های معنوی با هم متفاوت است، ولی آنها در قالب تندیس‌ها به وحدت باطنی رسیده نوروز را به عنوان یک پدیده‌ی یک لخت طبیعی و فرهنگی تجسم می‌کنند. معنی فلسفی این پدیده، نزدیک به همان است که در زبان کلک ابوالمعانی (بیدل) آمده:

«در این وحدت آباد کثرت بهار ز هر جزء و عین گل است آشکار»

فرهنگ شناسان پیدایش عید نوروز را در قالب گمان اندر، مردن طبیعت در زمستان و از نو زنده شدن آن در بهار معنی می‌کنند، که در زمان قدیم به زبان شعر و اسطوره بیان می‌شد. هم مانند این پندار در محیط معنوی آریائیان نیز پیدا شده بود، ولی حسن و طراوت خاص داشت. در قدیم‌ترین روزگار خودشناسی آدمیزاد در جمله قطعه‌های ربع مسکون از پرستش عاطفانه‌ی طبیعت آغاز شد و از دو قسم عبارت بود: غم و غصه خوردن از پژمرده شدن رستنی‌ها در تیره ماه [پاییز] و زمستان و شادی و خرسندی کردن به مناسبت از نو روئیدن گیاهان و شکفتن درختان در بهار. در ایران و توران باستان، قسم دوم این مراسم شکلاً رنگین‌تر و مضموناً غنی‌تر شد. و نیز در کیهان معنوی زردشتی حیات بر ممات و کون بر فساد برتری داشت، زایش را ستایش می‌کردند و مرگ را نکوهش. از این نظر مشاهده‌ی هرودوت جالب است؛ تاریخ نگار یونان زمین با تعجب خبر داده که ایرانیان زاد روزشان را جشن می‌گرفتند و ضمناً رسم ارمغان آوری و تحفه دادن‌های

آنها را با اشتیاق ذکر کرده است. عجب نیست که بر اثر همین آداب و سنت قدیم ایرانی، یونانی‌ها هم از آن پس زاد روز بزرگانشان را جشن می‌گرفتند.

در چهارچوب سنت مولودپرستی ایرانی یا وسیع‌تر گیریم، تولیدگرایی آریایی، نوروز آغاز یک سلسله وقعه‌های کیهان شمول را تجسم می‌کند که هر یک در مجرای مرور زمان، گردشگاه یا نقطه‌ی عطف است. از بین این وقعه‌ها مهم‌ترینش «تولد چهار پایه‌ی کون و مکان، «آدم، خورشید، زمین و آسمان» می‌باشد که عیناً در اول روز زمانه آفریده شده‌اند.

با تاریخ و تعبیر فرهنگ شناختی جشن نوروز، شرح و تفسیر برخی خود ویژگی‌های مهم عید باستانی مان ضروری است که به قیاس در سرتاسر جهان بی نظیرند.

نوروز در قدیم‌ترین تاریخ جهان، جشن سال نو است؛ ریشه‌ی معنویش را باید اندرون هزارساله‌ها جست. باعث تعجب نیست که حتی ابوریحان بیرونی و عمر خیام، در باره‌ی پیدایش این جشن باستانی به زبان اسطوره و روایت دینی حرف زده‌اند. بنا به عقیده‌ی سنتی که خیام در «نورز نامه» بیان نموده است، در قدیم الایام «کیومرث این روز را آغاز تاریخ کرد» (در اساطیر ایرانی و تورانی نام کیومرث همچون سراجداد آدمیزاد و هم نخستین شاه در روی زمین ذکر می‌شود که او را «ایزد تبارک و تعالی» تعیین کرده). یک زمان دیگر ابیره‌ی^۱ کیومرث، جمشید «چون آن روز را دریافت، نوروز نام نهاد و جشن آیین آورد و پس از آن پادشاهان دیگر مردمان بدو اقتدا کردند».

اگر در مقیاس تاریخ عمومی جهان بیندیشیم، آنگاه درمی‌یابیم که فرهنگ و آداب اجداد تاجیک و فارس و سایر اقوام ایرانی تبار (کردها، آسیتین‌ها، بلوچ‌ها، پشتون‌ها و دیگران) در رشد و کمال معنوی مردمان شرق و غرب سهم شایسته داشته‌اند.

به پیدایش عید نوروز از عینک تمدن شناسی نگریسته، می‌توان پنداشت که این پدیده در حاشیه‌ی یک دگرگونی کلی تاریخی موسوم به انقلاب نیالیت [دوران سنگ صیقلی یا نوسنگی NEOLITHIC] وقوع پیوسته است. یکی از تغییرات عمده‌ای که در نتیجه‌ی این

^۱ - تاجیکان: «نوه» را «نبیره» و «نبیره» را «ابیره» می‌گویند.

تبدلات اقتصادی و اجتماعی به عمل آمد، گذرش از تقویم قمری به تقویم شمسی بود. این واقعه را نباید فقط جایگزین طریقه‌های سال شماری دیگر دانست؛ یک تغییرات اصولی و قطعی رخ داده بود که در روند آن بنیاد جهان بینی آدمی دگرگون شد.

برای فهمیدن اهمیت تاریخی این دگرگونی، می‌باید کنج نظر و دستگاه پژوهش را تغییر داد؛ این موضوع را نه از نظرموقعیت تاریخ فرهنگ، بلکه از منظر فرهنگ نگری باید بررسی کرد.

نوروز بر پایه‌ی فرهنگی سنتی تکیه می‌کند که برایش «خودبینی گذرا و نیز نادیده گرفتن، اقرار نمودن یا انکار کردن ارزش‌های معنوی دیگر خلق‌ها» تماماً بیگانه می‌باشد. این یک حقیقت بحث ناپذیر تاریخی است که دیگران هم اعتراف کرده‌اند. چنانچه پدر تاریخ نگاری، هرودوت همین جهت عبرت آموز آداب و آیین‌های اجداد ما را تعریف کرده است: «ایرانیان به قبول عرف و عادت‌های بیگانگان، نظر به دیگر خلق‌های دنیا میل بیشتر دارند». در واقع هم، فقط به لطف همین خصلت نیکوست که مردمان آریا تبار و ایرانی زبان، در جریان تاریخی چندین عصره‌ی خود با مردم کشورهای دور و نزدیک بابل و مصر، هندوستان و یونان، عربستان و ترکستان در تماس فرهنگی و تأثیر دوجانبه‌ی معنوی بوده‌اند.

موقعیت جغرافیایی ایران و توران هم به گسترش ارتباطات سیاسی، تجاری و فرهنگی ساکنانشان با خارجیان کمک کرده‌است. زندگی در مناطق پرجمعیت شرق و غرب، از جمله در مسیرجاده‌ی ابریشم، در وسعت جهان شناسی و رشد شعور اخلاقی اولاد آریائیان عامل مهم بود. در شرح این مشاهده‌ی تاریخی، مثال زدن ارتباط اجداد دور و نزدیکمان با مردمان بیگانه، خصوصاً با آنهایی که دین و فرهنگشان فرق می‌کرد، قابل توجه است. اگر به آغاز آداب معامله‌ی پدرانمان با دیگران نظر افکنیم، درمی‌یابیم که در بنیاد آداب خاص ایشان، دستور معنوی به ظاهر نانوشته وجود دارد ولی در باطن، زاده و پرورده‌ی اخلاقی غنی است. آن را می‌توان ارتباط خیرخواهانه و پرمهرانه به گفتار و رفتار و پندار مردمان دیگر، به سنت‌ها و عادت‌های دیگران عنوان کرد. نقش این دستور انسان دوستانه

در داستان پهلوی زبان «مینوی خرد» هویداست که مربوط به دوره ی پیش از ظهور اسلام (سده ی ششم میلادی) می باشد. آن جا « نیکی خواستن برای هر کس » را «بزرگ ترین کار نیک» دانسته اند.

این دستور، خواهش خشک و خالی نبود. گفتن کافی است که هیچ یک از ارباب برجسته ی علم و فرهنگ عجم در حق زبان و مدنیت قوم و مردمان غیر، بدگویی نکرده، عرف و عادت های هیچ مردمی را نهی نکرده، از روی خصومت ملی و مذهبی و یا کینه ی تاریخی به عزت نفس مردم هیچ مرز و بومی بدی نرسیده است. برای باور کردن این مطلب کافی است یک بار نوشته های ابوریحان بیرونی «آثارالباقیه» و «ماللهند» را ورق بزنیم. (پی بردن به این مطلب از آهنگ بحث های او با ابوعلی سینا به آسانی ممکن است)؛ مؤلف این سطور که از جهت سختگیری مشهور است، در این کتابها عرف و عادت و عقیده های خلق های مختلف را با احترام و احتیاط تمام نقل و نقد کرده است.

در خلال چنین طریقه ی آدم و عالم شناسی، خصوصاً شجره ی تاریخی و فرهنگی جشن نوروز آینه ی عبرت می باشد. نوروز عید پیروزی بر خلق و یا ساعت نجات از خطر نیست؛ خصوصاً روز قصاص از دشمن ساخته یا بافته نبود، که از مراسم خصومت آمیزانه ی سوزانیدن یا کلتک کوب [چوب کاری، کتک] کردن خوسه [مترسک] اش و یا لعنت خواندن به اجداد و اولادش عبارت باشد. خصوصیت توجه برانگیز نوروز این است که جشن، بدون هیچ واقعه ی صرف قومی، ملی یا محلی بخشیده شده است. سنت اصیل مردم، جشن را به واقعه های بزرگ کیهانی و حماسی می پیوندد که به سرنوشت همه ی فرزندان آدم نسبت دارند. آفریدن آفتاب و زمین و آسمان، به حرکت آوردن فلک ها و ساختن سرسلسله ی آدم از جمله ی همان واقعه های کلی اند، که ابوریحان بیرونی بار نخست فهرست کرده، یک به یک شرح و تفسیر داده بود.

عمده خلاصه ی او چنین است: « نوروز نخستین، اول روزی است از زمانه و بدان فلک آغازید گشتن».

نوروز در ردیف همگانی ترین جشن های مردمی در جهان است. از نظر علم ستاره

شناسی فراگیر بودن عید نوروز تماماً روشن بود: اعتدال بهاری (برابر شدن شب و روز)، که نوروز ما را حسن آغاز بخشیده، در همه گونه سال شماری‌های شمسی، از «تقویم میه» گرفته تا تاریخ جلالی، مذکور است. این رویداد ستاره‌شناسی را اجداد تاجیک و ایرانی کشف نکرده‌اند. (آن را بار نخست، ستاره‌شناس یونان قدیم، هیپارخوس به طور علمی شرح داده بود و هیأت شناس عرب ثابت ابن قره، هم طرفه آموخته.) «سرسال» حساب کردن اعتدال بهاری هم، پیشنهاد هیچ فرد آریایی نبود. (این امر خدمت سامیان عهد باستان است.) لکن فقط خراسانیان بودند، که اعتدال بهار را در ترکیب سنت معنوی‌شان، روحانی کرده، به آن جامه‌ی زربافت فلسفی و دینی پوشانیدند.

البته نوروز یک نوع نشان مادرزاد دارد، یعنی «فرهنگ» که او را زاده است، در چهره‌ی معنوی این جشن باستانی نقش روشن باقی گذاشته؛ منظورمان فقط نام عید (نوروز) نیست. نوروز به سان جام جم آداب و آیین مردم ساکن در یک جا و کشاورز را منعکس می‌کند. در عین حال، با وجود این که نوروز یکی از محورهای مهم خویشتن‌شناسی آریایی بود، به کلیت خویش، قوم‌گرا نیست و در اندرون سنت فرهنگی «نژاد خاص» محدود نمانده‌است. هرچند که درخت پرشاخ و برگ نوروز در خاک آریا زمین روئیده است، خود جشن فقط برای مردم ایرانی تبار تعیین نشده. فرهنگ عیدی سرشتن آسمان گرای ما بر زمین اعتقاد بنیاد افکنده‌است که با زبان حال می‌گوید: نوروز را وکیل مطلق خداوند نیکی، برای جمله مردمان نیک دل، از جمله، به قول خیام «پادشاهانی نیک عهد»، آورده‌است.

در واقع، سبب عمده‌ی فراگیر بودن عید نوروز به قول خیام، «جشن را از بهر بزرگداشت آفتاب» ایجاد کرده بودند. و آیینش این بوده که «جهانیان (توجه کنند: محض جهانیان، نه آریائی‌ان یا ایرانیان) چشم بر وی دارند و اندر وی به جلال و تعظیم گیرند.»

با عبارت دیگر، نوروز جشن زاد روز آفتاب می‌باشد، چرا که با خواست یزدان او را در سلسله‌ی مراتب هستی، والاترین مقام نصیب شده: «ایزد تعالی آفتاب را از نور بیافرید و آسمان‌ها و زمین‌ها را بدو پرورش داد.» از این جاست که بزرگان دوره‌ی احیاء عجم

(خاصه ابوریحان بیرونی و عمر خیام) خورشید آسمان را با مهر روحانی برابر کردند که در عهد آریائیان، ایزد فروغ و روشنائی و پیمان شناسی و داد به شمار می رفت و در عهد زرتشت، به دستیار و کارگزار اهورا مزدا تبدیل یافت. خلاصه ی کلام، نوروز در واقع همگانی ترین جشن سال نو است و از این جهت هیچ عید دیگری نمی تواند با آن لاف برابری بزند.

کمال افتخار و سرفرازی های ماست که اکنون نوروز موافقاً به مقیاس ازل و مناسباً به مرتبه ی اصلش به عرصه های جهان متمدن برآمده به جاده ی جهان گردان وارد شده است. از این رو عین مدعاست که کمال مطلوب جشن باستانی مان را در قیاس ارزش های معنوی همگانی ببینیم.

نوروز در بین آریائیان شرق ظهور کرده، در زمینه ی سنت روحانی آنان بنیاد یافته، از روی سرشت و رسالتش عید یک خلق، گروهی از اقوام آدمی و یا حتی قطعه ای از ربع مسکون نبود. نوروز همچون جشن زاد روز خورشید خاوران، مثل خود سرچشمه اش آفتاب، که برای همگان و همه جا همه روزه نور و گرما می افکند، ثروت جمله فرزندان آدم است. در ضمن فراموش نمی کنیم که «بنیادگذار نوروز کیومرث، سراولاد آدمیزاد» معرفی شده است و نیز مؤسس جشن، جمشید را، پادشاه «هفت کشور» می خواندند، که تمام عرصه های جغرافیایی را فرا می گرفت.

آرکی تایپ [کهن الگو]های فرهنگی جشن نوروز از خیراندیشی و نیک بینی کیهان شمول سرشارند. بی سبب نیست که معاصران ابوریحان بیرونی، نوروز را «روز امید» می خواندند. خود بیرونی نوروز را «پیشانی سال نو»، نام داده است که فقط به خاطر زبان نبود؛ معنی مجازی «پیشانی» بخت و اقبال است. از این جهت یک خبر، تاریخ نویس و جغرافیدان یونان قدیم، استرابون نیز جالب بود، که گفته: در ایران زمین در روز اعتدال بهاری، عقد می بندند.

«امید نوروزی» در غایت بی غیرتی و بی پروایی به امید «نعمت آسمان گیر یا گنج بادآورد» نشستن نیست؛ خاصه علامت رضا به قضا نبود. حکمت خلقی می فرماید: «دنیا به امید است.» ولی ضرب المثل نیز هست که آگاه می کند: «به امید خدا نشو و بونه را دار.» این هزلی عیدانه نیست، بهره‌ی تجربه‌ی روزگار است که در یکی دیگر از مقال‌های تاجیکی «حرکت از تو، برکت از من (= خدا)» تجسم یافته است.

در ضمن یادآور شدن دو عنصر مهم آیین جشن بجاست که به فعالیت خاص اجتماعی و فرهنگی دعوت می کند: بنا به عقیده‌ی عرفی، در روزهای عید، فرشتگان نیکوکار از آسمان به زمین می آیند و اما قاصدان فلکی به خانه‌هایی تشریف نمی آورند، که (۱) آنها را روب و چین [رفت و روب] نکرده‌اند و یا (۲) میان اهل خانواده صلح و صلاح نیست.

به تعمیم این دو آیین نوروزی پرداخته، می توان گفت که آنها به شعور اجتماعی و فرهنگی عصر ما راه یافته، می توانند اهمیت خاص بشر دوستی پیدا کنند. چنانچه، حدود خانه را تا حجم دنیا وسیع نموده، ضرورت روب و چین عیدانه را مقایسه کردن با دعوت به درست زیستن در دوره‌ی معاصر شاید، که افلاس نکردن محیط زیست را تقاضا می نماید. گذشته از این، در خلال ارکان اخلاقی آداب و آیین نوروز (پرستش پاکی، مخصوصاً پرورش رابطه‌ی نفرت آمیزانه با دروغ و دو رویگی)، تکمیل کردن مفهوم اکولوژی را ممکن می سازد. منظورمان از حفظ محیط معنوی، وسیع کردن موضوع علم اکولوژی را در نظر دارم، که در حال حاضر تنها طرز و طریق حفظ کردن محیط طبیعی زیست را بررسی می کند و بس.

در شرایط کنونی و گسترش روند جهان گردان [در شرایط جهانی شدن]، اهمیت محیط زیست فرهنگ از محیط زیست طبیعت بیشتر نباشد، کمتر هم نیست. خصوصاً که هر دو به هم علاقه‌ی ناگسستنی دارند: افلاس و ویران شدن طبیعت در بسی موردها نتیجه‌ی خرابی فرهنگ است. از این رو عیب و عجب نیست، که حفظ ویژگی فرهنگ‌های ملی از طریق پیشگیری کردن نفوذ مدنیت عامه به یکی از مسئله‌های داغ روز تبدیل شده است.

در سندهای عمده‌ی سازمان ملل متحد، از اعلامیه ریاست گرفته تا توصیه نامه‌های متعدد یونسکو، دعوت به مکالمه در همه سطح و سویه‌های مناسبت بین المللی با تلقین و تأکید، ضرورت رسیدن به حسن تفاهم فرهنگی، وسعت دادن تعلیم و تربیت، تحمل دینی و پیشگیری کردن بیگانه ستیزی و قوم پرستی و ملت گرایی افراطی، همراه می‌شود. کاملاً طبیعی و کلاً رمزست که عقیده‌ی گفتگوی تمدن‌ها را فقط جمهوری اسلامی ایران پیشنهاد کرد که در برابر دیگر خلق و کشورهای فارسی زبان وارث میراث تاریخی نوروز است. ایران قسم ترکیبی و جدایی ناپذیر همان آریا زمین باستان است که در محیط معنوی «انسان دوستی کاملاً نو» تشکل یافت. فقط سعدی شیرازی بود که فرزندان آدم را اعضای یک پیکر دانسته، وحدت ازلی بشریت را در زمان و مکان در کمال انسان دوستی تلقین و تأکید کرده است:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار.

در توضیح این ابیات فلسفی باید عرض کنیم که: با کمال اندیشه و هدف سازمان ملل متحد همسنگ و هماهنگ می‌باشد. منظور نظرم مفهوم «بشریت» است. به نزد علما و ادبای بیدار دل دوره‌ی احیاء عجم، که خودش یک بهار پررنگ و پرنعیم تاریخی آریا زمین بود و آغاز نوروز گلخیز خاوران، بشریت چه اهل زمانه‌ی کنونی و چه اجداد گذشته و اولاد آینده را در بر می‌گیرد.

به زبان فلسفی گوئیم، در ترکیب جهان بینی باستانی ایرانی و تورانی، مقوله‌ی «زمان اجتماعی» معنی و مسلک نادر پیدا کرده بود که تا زمان ما حفظ شده‌است: وقت به سان رود کوهسار، یک‌جانبه جاری است، ولی هر یک لحظه‌اش بود و شد حافظه‌ی تاریخی را مثل جام جم منعکس می‌کند. بنابراین هر یک نسل تاجیک و ایرانی رودکی و فردوسی، بوعلی و بیرونی، رومی و جامی، سعدی و حافظ، اقبال و عینی را همچون معاصر و مصاحب زنده می‌پذیرد. خصوصاً که زبان مشترک ما و آن بزرگان پارسی، با وجود آن همه بهره‌ای



که از دیگر زبان‌ها، به خصوص عربی برداشته‌است، به کلیت خویش تغییر نیافته و برای اهل سواد ایران و تاجیکستان و افغانستان کلاً روشن می‌باشد.

مایه و مسلک قدیم‌ترین جشن مردمان ایرانی تبار را می‌توان با یک کلمه بیان کرد: «پیوند». نوروز خویش و تبار، یک نسل را با نسل دیگر، نسل‌ها را با اصل‌های هستی اجتماعی، گذشته را با زمان حال، حال را با آینده و در نهایت سلسله‌ی رابطه‌ها و نسبت‌های عالم صغیر را با عالم کبیر می‌پیوندد. مانند همان زمین برومند افسانه‌ای است که تکیه‌گاه و تکان دهنده‌ی «انتی» قهرمان یک اسطوره‌ی مشهور یونان بود؛ هر بار که او در جنگی تن به تن ناتوان می‌شد، به زمین (تمثال مادرش) دست رسانده، نیروی تازه می‌گرفت.

نوروز هم برای هر یک فرد و هر یک ملت نیک اراده و باغیرت، روز اندوختن قوت و قدرت روحانی و روانی است. شاعر دانشمند ما «انوری ابیوردی» هنگامی که در آغاز بهار عجم، از نشو و نمای طبیعت بالیده «باز این چه جوانی است زمین را و زمان را» خطاب می‌کرد، یقیناً از همین نیروی احیای نوروز به وجد آمده بود.